

نظام گزاره‌های ارزشی در تفکر توحیدی در اندیشه شهید مطهری

علی اصغر خندان*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۹

چکیده

این مقاله، با مطالعه دقیق، طبقه‌بندی و تحلیل آثار استاد مطهری، تلاش کرده است تأثیر تفکر توحیدی در عرصه‌های مختلف معرفت را از نظر این متفکر مسلمان نشان دهد؛ به ویژه نظر ایشان را که الهام گرفته از آیه شریفه «انا لله و انا الیه راجعون» می‌باشد، بسط داده و به دو شاخص «از اوایی» و «به سوی اوایی» اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که با این دو شاخص، می‌توان مبانی مستحکمی برای گزاره‌های ارزشی تدارک دید. این مقاله، تجلی اوامر الهی را در دو عرصه نقل و عقل دانسته و برای گزاره‌های ارزشی عقلی، دو قسم گزاره‌های ناظر به الزام اخلاقی و گزاره‌های ناظر به الزام غیر اخلاقی قائل شده است. شاخص مهم دیگر که به منزله روح اعمال انسان است، انگیزه و قصد الهی است. به این ترتیب و با ترکیب حالات مختلف شاخص‌های مذکور، شانزده حالت گوناگون پدید می‌آید؛ اما در مقاله استدلال شده است که در تفکر توحیدی، تنها هفت حالت آن می‌تواند یک فعل بایسته باشد.

واژگان کلیدی

گزاره‌های ارزشی، تفکر توحیدی، شاخص «از اوایی»، شاخص «به سوی اوایی»، نقل، عقل، الزام‌های اخلاقی، مطهری

مقدمه

موضوع توحید یا شرک، و زندگانی موحدانه یا مشرکانه، چنان‌که از ابتدای خلقت بوده، هم‌چنان مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین انتخاب فرد و جامعه انسانی است. به عبارت دیگر، موضوع پذیرش یا عدم پذیرش وجود خداوند، مؤثرترین باور انسان است که تمام باورها، گرایش‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی او را تحت تأثیر قرار خواهد داد. «آن چیزی که به منزله اصل اول و به اصطلاح اصل متعارف دین است، خداشناسی است. ... خداشناسی نه فقط اول دین است؛ اول پایه و مایه انسانیت است. انسانیت اگر بنا بشود روی اصل پایداری بنا شود، باید روی اصل توحید ساخته گردد.» (مطهری، بی‌تا، ج ۲، صص ۶۷-۶۸)

استاد مطهری، در جای دیگری، سلسله شاخص‌ها و معیارهایی را مشخص می‌کند و تصریح می‌نماید که «می‌توان با این معیارها تشخیص داد که فلان تعلیم، از اسلام هست یا نیست» (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۲۶). ایشان با الهام از آیات «قرآن کریم»، در همان سلسله معیارها، به دو شاخص «از اوپی» و «به سوی اوپی» اشاره می‌کند (مطهری، بی‌تا، ج ۲، صص ۲۳۴-۲۳۵)؛ و در ادامه، بر اهمیت این دو شاخص تأکید کرده و می‌گوید: «مرز توحید و شرک در توحید نظری، «از اوپی» است (انا لله)» (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۳۱). ... «مرز توحید و شرک در توحید عملی، «به سوی اوپی» است (انا الیه راجعون).» (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۳۲)

به باور ما، اگر خداوند را اصل الاصول بدانیم، از یک سو مبدأ المبادی بودن او آثار روشنی در عرصه‌های مختلف معرفتی خواهد داشت و می‌توانیم با شاخص «از اوپی»، بسیاری از اندیشه‌های نظری نادرست را تشخیص دهیم و همچنین به اجتهاد و تولید دانش توحیدی بپردازیم؛ و از سوی دیگر، مقصد المقاصد بودن خدا نیز آثار خاص خود را در به کارگیری دانش خواهد داشت. در مقاله حاضر، این نگاه مبنایگرایانه به معارف با لحاظ اصل الاصول بودن خداوند دنبال شده و آثار آن، به ویژه در سلسله گزاره‌های ارزشی، مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. مبنایگرای معرفت‌شناختی

دیدگاه مبنایگرای معرفت‌شناختی بر این اصل مهم استوار است که معرفت، به صورت لایه‌لایه و داری هسته و پوسته است. برخی از مصادیق این دیدگاه در علوم مختلف

عبارت‌اند از: اندیشه‌های اقلیدس و نظام هندسی او در ابتناء قضایا بر اصول موضوعه (گرینبرگ، ۱۳۶۳، صص ۷-۲۰)؛ تفکر ارسطویی در ابتناء حکمت عملی بر حکمت نظری (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۷)؛ تلاش اسپینوزا در کتاب «اخلاق» برای نظام‌سازی هندسی (اسپینوزا، ۱۳۷۶، صص ۱-۶۹)؛ و دیدگاه ایمره لاکاتوش در تفکیک هسته سخت و کمر بند حفاظتی (Lakatos, 1978, pp.47-51). استاد مطهری می‌گوید منطقیین جدید نیز زحمات زیادی در این زمینه کشیده‌اند و یکی از کسانی که اصول متعارفه و اصول موضوعه علوم متداول عصر خویش را طبق استنباط خود بیان کرده، کانت است (مطهری، بی‌تا، ج ۶، ص ۴۷۵).

مصادق این دیدگاه در تعالیم دینی عبارت است از ابتناء فروع دین بر اصول دین و ابتناء اصول دین بر اصل الاصول توحید:

«اسلام سراسرش توحید است؛ یعنی تمام مسائل چه آن‌ها که مربوط به اصول عقائد است و چه آن‌ها که به اخلاقیات و امور تربیتی و یا به دستورات العمل‌های روزانه ارتباط دارد، همگی یک‌جا و یک‌پارچه توحید است. ... تمام مبانی اسلامی را اگر تحلیل کنیم، بازگشت به توحید می‌کند.» (مطهری، بی‌تا، ج ۲۶، ص ۹۷)

۲. مبانی گزاره‌های ارزشی در تفکر توحیدی

اگر از مبنای معرفت‌شناختی سخن می‌گوییم، و مدعی هستیم که لایه‌های رویین معرفت بر لایه‌های زیرین، و فروع متکثر بر اصول محدود، و آن اصول محدود بر یک اصل الاصول استوار است، طبعاً این سؤال پیش می‌آید که اصل الاصول مورد نظر، چگونه به اصول و فروع متکثر بعدی منشعب می‌شود. این سخن، هم در عرصه گزاره‌های معرفت‌شناسانه و توصیفی و هم در عرصه گزاره‌های ارزشی و توصیه‌ای صادق است. در ادامه تلاش خواهیم کرد با استفاده از نظام فکری استاد مطهری و سلسله مطالبی که در آثار مختلف خود در این باره بیان کرده است، نظام گزاره‌های ارزشی در تفکر توحیدی را بازخوانی و استخراج نماییم.

۱-۲. شاخص «از اویی» و «به سوی اویی»

با اصل الاصول دانستن خداوند، باید به سازوکاری اندیشید که این اصل، به اصول و فروع متکثر بعدی در شاخه‌های مختلف معرفتی مرتبط شود و به عبارت دیگر، در آن

فروع جلوه کند. استاد مطهری در ارتباط با آیه «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ» (بقره/ ۱۵۶) سخنان مهمی دارد و به نحو نظریه‌پردازانه، دو شاخص «از اویی» و «به سوی اویی» را مطرح کرده و می‌گوید: مرز توحید و شرک در توحید نظری، «از اویی» است (انا لله). درباره هر حقیقتی و هر موجودی، تا هنگامی که او را در ذات و صفات و افعال با خصلت و هویت «از اویی» بشناسیم، او را درست و مطابق با واقع و با دید توحیدی شناخته‌ایم؛ و از سوی دیگر، اعتقاد به وجود موجودی که موجودیتش «از او» نباشد، شرک است؛ و نیز اعتقاد به تأثیر موجودی که مؤثریتش «از او» نباشد، شرک است (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۳۱).

معنای شاخص «به سوی اویی» که جنبه تکوینی دارد این است که بدانیم «جهان در کل خود، یک سیر نزولی طی کرده و در حال طی کردن یک سیر صعودی به سوی اوست. همه از خدایند و به سوی خدا بازگشت می‌نمایند» (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۳۵). اما این جنبه تکوینی، ابعاد و آثار تشریحی نیز داد؛ به این ترتیب که می‌گوییم واقعیت تکاملی انسان و واقعیت تکاملی جهان، «به سوی اویی» است. لذا هر چه رو به آن سو ندارد، باطل و بر ضد تکامل خلقت است (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۳۵).

استاد مطهری تصریح می‌کند که «مرز توحید و شرک در توحید عملی، به سوی اویی است» (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۳۲). اسلام، بیش از هر چیز، دین توحید است؛ هیچ‌گونه خدشه‌ای را در توحید، چه توحید نظری و چه توحید عملی، نمی‌پذیرد. اندیشه‌ها و رفتارها و کردارهای اسلامی از خدا آغاز می‌شود و به خدا پایان می‌یابد. از این رو، هر نوع ثنویت یا تثلیث یا تکثیری را که به این اصل خدشه وارد کند، به شدت طرد می‌کند؛ از قبیل ثنویت خدا و شیطان، یا خدا و انسان، یا خدا و خلق. هر کاری تنها با نام خدا، اندیشه خدا، به سوی خدا، برای تقرب به خدا باید آغاز شود و انجام پذیرد و هر چه جز این باشد، از اسلام نیست (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۴۹).

۳. دست‌آوردهای التزام به شاخص «از اویی» و «به سوی اویی»

با رویکردی نقدی و با استفاده از دو شاخص «از اویی» و «به سوی اویی»، که از سوی استاد مطهری به عنوان شاخص‌های بازشناسی اندیشه‌های موحدان و مشرکان مطرح شده، در ادامه مروری خواهیم کرد بر چند انحراف اصلی در اندیشه بشری، به ویژه از

حیث اموری که به عنوان غایت و مقصود انسان شناخته و معرفی شده‌اند و به تبع، باید‌ها و نبایدهایی را در پی داشته‌اند.

۳-۱. نفی بت‌پرستی قدیم

«بت»، در تعریف عام، هر معبودی غیر از خداست؛ یعنی هر چه غایت قصوی و هدف نهایی انسان باشد؛ و در تعریف خاص، تمثال یا پیکرهایی است که از جهاتی تقدس و جنبه الوهیت یافته و واجد قدرت‌های فوق طبیعی شناخته می‌شوند (مجتبایی، ۱۳۸۱). از این رو، بت‌پرستی از یک طرف برخاسته از باور به قدرت‌های فوق طبیعی بت، و منشأ اثر دانستن آن قدرت؛ و از طرف دیگر، استمداد از بت و قدرت‌های آن است. روشن است که بت‌پرستی - چه پذیرش نظری جایگاه بت یا تقدیس آن و چه پیروی عملی یا خضوع در برابر آن - با شاخص‌های نظری و عملی توحید سازگار نیست.

۳-۲. نفی بت‌پرستی جدید و آشکار

آلدوس هاکسلی درباره اشکال پیش‌رفته و جدیدتر بت‌پرستی می‌گوید: این اشکال، نه فقط به بقاء، بلکه به عالی‌ترین درجه حرمت (و ارزش) دست یافته‌اند. این بت‌پرستی‌ها را اهل علم، به عنوان جدیدترین جانشین دین واقعی و اصیل توصیه می‌کنند و بسیاری از آموزگاران مجرب دین، با پرستش خدا معادل می‌گیرند (هاکسلی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۴). طبق تعریف، اگر چیزی برای انسان مقصد شد، آن چیز بت انسان است و جای خدا نشسته است. در جهان کنونی، بسیاری از افراد مقصد خود را در داشتن تکنولوژی برتر و پیش‌رفته‌تر جست‌وجو می‌کنند. روح انسان به دنبال کمال مطلوب است؛ حال وقتی کمال را در داشتن ابزاری کامل‌تر جست‌وجو کند، پس کمال مطلوب را در کامل‌ترین ابزار جست‌وجو می‌کند و اینجاست که چه بدانند و چه ندانند، جای خدا را با ابزارهای پیچیده جایجا کرده است (طاهرزاده، ۱۳۸۷، ص ۲۵).

آلدوس هاکسلی نیز یکی از سه شکل بت‌پرستی جدید را مربوط به بت تکنولوژی برشمرده و می‌گوید: بت‌پرستی فناورانه، ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین آن‌هاست؛ زیرا سرسپردگان این نوع بت‌پرستی، مانند سرسپردگان بت‌پرستی دون پایه‌تر، معتقدند که نجات و رهایی‌شان به اشیاء مادی - در این حوزه، به آلات و ابزار - وابسته است. بت‌پرستی فناورانه دینی است که آموزه‌هایش تصریحاً یا تلویحاً، در صفحات آگهی‌های روزنامه و مجلات اشاعه و ترویج می‌شود (هاکسلی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۵).

۳-۳. نفی بت پرستی جدید و پنهان

این گونه از بت پرستی، نه ناظر به اجسام یا ابزار و آلات، بلکه معطوف به ارزش هاست و خود را در دو چهره نشان می‌دهد. حالت اول این است که عده‌ای گمان می‌کنند انسان نظام ارزشی و ارزش گذاری خاصی ندارد و لذا می‌توان هر چیز را به عنوان ارزش برای او لحاظ کرد و او را به التزام به آن ارزش تشویق نمود. مصداق این سخن را می‌توان در آراء کسانی مانند فرانسیس فوکویاما^۱ یافت که در نظریه پایان تاریخ^۲ تصریح می‌کند که تفکر لیبرالیسم، اوج اندیشه بشری است و امروزه باید سبک زندگی و ارزش‌های کلان و معنای زندگی مردم را لیبرالیسم تعیین کند (لاریجانی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۶).

استاد مطهری گفته است:

«مثل این است که انسان هدف ندارد، چیزی را برای خودش اعتبار می‌کند که هدف بشود و بعد همان، هدف می‌شود. درست همان کار بت پرست‌های عرب که می‌آمدند بتی را می‌ساختند، بعد همانی را که خودشان ساخته بودند، پرستش می‌کردند. «اتعبدون ما تنحتون» (صافات/ ۹۵) آیا چیزی را که خودتان ساخته‌اید، همان را پرستش می‌کنید؟! هدف آن چیزی است که در مرحله بالاتر از توست و تو کوشش می‌کنی به آن برسی، چیزی را که تو جعل می‌کنی و قرارداد می‌کنی، آن به دست تو و از تو پایین تر است.»

(مطهری، بی تا، ج ۳، ص ۵۴۵)

حالت دوم این نوع بت پرستی آن است که نه هر چیز بی ارزش یا ضد ارزش، بلکه واقعاً ارزش‌های اصیل معبود قرار گیرند؛ اما با این تصور که خود انسان ارزش‌ها را می‌آفریند (مطهری، بی تا، ج ۱۳، ۷۵۷). استاد مطهری در نقد این نظر گفته است:

«این حرف حرف پوچی است. «انسان ارزش را می‌آفریند؛ یعنی چه؟!» معنای این حرف این است که در طبیعت خود، عدل و ظلم مساوی است. در ذات خود، هیچ تفاوتی میان عدل و ظلم نیست؛ ولی انسان به عدل ارزش می‌دهد، آنگاه عدل با ظلم فرق می‌کند، می‌شود دارای ارزش.» (مطهری، بی تا، ج ۳، ص ۵۴۳)

استاد در ادامه تصریح کرده است که:

«آفرینندگی انسان در این مسائل، همان است که ما آن را اعتبار می‌نامیم و اعتبار یعنی یک امر قراردادی ... و (نتیجه قراردادی بودن ارزش) باز هم نفی

اصالت‌هاست و می‌شود یک امر قراردادی و موهوم. تازه، مسئله مهم این است که در امور قراردادی، انسان در وسائل می‌تواند قرارداد کند؛ نه در هدف‌ها.» (مطهری، بی‌تا، ج ۳، صص ۵۴۴-۵۴۵)

۳-۴. نفی خودپرستی و اومانیسیم

استاد مطهری، با اشاره به این که پرستش، صرفاً انجام مراسم تقدیس و تنزیه نیست، گفته است:

«هر نوع جهت اتخاذ کردن، ایدئال گرفتن و قبله معنوی قرار دادن، پرستش است. آن کسی که هواهای نفسانی خود را جهت حرکت و ایده آن و قبله معنوی خود قرار بدهد، آن‌ها را پرستش کرده است.» (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۴)

«قرآن کریم» می‌فرماید: «أرأیت من اتخذ الهه هواه: آیا دیدی آن کسی را که هوای نفس خود را، خدا و معبود خویش قرار داده است؟» (فرقان/ ۴۳) و رسول خدا(ص) فرمود: زیر این آسمان، پس از خدا، معبودی بزرگ‌تر نزد خدا از هوا و هوسی که از آن تبعیت می‌شود وجود ندارد: «ما تحت السماء الهه يُعبد من دون الله أعظم عند الله من هوى مُتَّبِع» (ری شهری، ۱۳۸۳، ص ۵۸۶).

گرایش صریح و نظریه‌پردازانه به خودپرستی را می‌توان در اندیشه‌های اپیکور یافت. اپیکور در حکمت علمی لذت‌گراست؛ یعنی لذت را مساوی با خیر و خوبی می‌داند و وظیفه هر کس را تحصیل لذت و فرار از رنج می‌داند (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۵). البته نکته مهم، تفسیر لذت است که در این مکتب، به لذات حیوانی منحصر می‌شود؛ چنان‌که اپیکور در مسئله لذت و دوری از رنج، به لذات و آلام جسمانی متوجه است و بس. او، به لذات روحی، از قبیل لذات حاصل از علم و تحقیق یا از خیر اخلاقی یا از عبادت عارفانه، توجه و بلکه آشنایی ندارد. او می‌گوید: لذت روح عبارت است از تفکر درباره لذت‌های جسم (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۲).

گرایش صریح و نظریه‌پردازانه به خودپرستی در عصر حاضر، در مکتب اومانیسیم مشهود است. اومانیسیم یعنی انسانیت انسان به هیچ وجه اصالت ندارد؛ تنها حیوانیتش اصالت دارد و بس (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۶). اومانیسیم یعنی نفی خدا و نفی دین برای اثبات انسان (مطهری، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۵۵۹). فوئر باخ گفت: این انسان است که

خدا را آفریده است و نه خدا انسان را، پس انسان باید به خود بازگردد و باید خود را بیابد، آن چنان که هست، و بفهمد آنچه در بیرون سراغ داشته، مال بیرون نیست؛ بلکه در خودش است. پس خودش را باید خدای خود قرار بدهد و بدین ترتیب، انسان‌گرایی (اومانیزم) به شکل فلسفی پیدا می‌شود (مطهری، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۵۶۰).

خودپرستی به معنای اصالت دادن به هوا و هوس انسان، خود را در چهره‌های مختلف و در عرصه‌های گوناگون اندیشه نشان داده است. شایسته است در همین جا به تقریر دیگری از نظریه خودپرستی اشاره کنیم. مایکل سندل^۳ از فیلسوفان سیاست معاصر و نظریه‌پرداز مشهور لیبرالیسم، برای لیبرال دموکراسی دو خصوصیت برمی‌شمارد که اولین و مهم‌ترین آن‌ها، اولویت حقوق فردی بر سعادت^۴ است. منظور از اولویت حقوق بر سعادت این است که حقوق افراد، بدون در نظر گرفتن این که خیر و سعادت پست سر آن وجود دارد یا نه، تثبیت می‌شود. در این رویکرد، شخص در پاسخ به این سؤال که چرا فلان کار را انجام دادی؟ کافی است بگوید: چون انجام این کار حق من است؛ یعنی جدا از درست بودن یا نادرست بودن این کار، من این فعل را انجام می‌دهم؛ چون به عنوان حقی برای من در نظر گرفته شده است (عزیزی، ۱۳۸۹، صص ۳۶۵-۳۶۷).

۳-۵. نفی طاغوت

در این بحث، مراد ما از طاغوت، حاکمان و سیاست‌مدارانی است که از دستورات الهی تبعیت نمی‌کنند: «و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا فأضلونا السبیل»: پروردگارا! ما از رؤسا و بزرگان خود اطاعت کردیم، پس ما را گمراه کردند» (احزاب / ۶۷). آن کسی که امر و فرمان شخص دیگر را که خدا به اطاعت او فرمان نداده اطاعت کند و در برابر آن تسلیم محض باشد، او را عبادت کرده است (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۵)؛ چنان‌که «قرآن کریم» نیز از تعبیر «عَبَدَ الطَّاغُوتَ» (مائده / ۶۰) استفاده کرده است. همچنین فرموده است: «اتخذوا أحبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله: همانا عالمان دینی و زاهدان خود را به جای خدا، خدای خویش ساختند» (توبه / ۳۱).

در عصر ما که به اصطلاح عصر علم و دانش است، «دانشمندان و عساکر علم، خادمان سیاستمداران و عساکر جاه‌طلبی و مدعیان «أنا ربکم الأعلى» (نازعات / ۲۴) گشته‌اند (مطهری، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۵۷).

بت پرستان سیاسی، به جای پرستش آلات و ابزار نجات‌بخش، پرستش سازمان‌های اجتماعی و اقتصادی نجات‌بخش را نشانده‌اند و معتقدند اگر نوع درست سازمان‌ها را بر انسان‌ها وضع و تحمیل کنید، همه مسائل و مشکلاتشان، از گناه و ناخشنودی گرفته تا استقلال‌طلبی و جنگ، خود به خود ناپدید خواهند شد (هاکسلی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۵).

امروز مصداق بارز و بسیار جدی طاغوت در سطح بین‌الملل، دو نظام سیاسی آمریکا و اسرائیل است که خادم بودن علوم، هنرها، و رسانه‌ها برای این دو طاغوت نوین را بالعیان مشاهده می‌کنیم.

۳-۶. نقد جامع انواع بت‌پرستی

برای نقد انواع بت‌پرستی از منظر این مقاله، اشاره به یک نکته کفایت می‌کند و آن این‌که بت‌ها پدیده‌هایی هستند که از جانب خداوند مقبولیت ندارند و قابل تأیید نیستند.

به نظر می‌رسد پس از پذیرش شاخص «از اوی»، کافی است به این آیه «قرآن» توجه نماییم که می‌فرماید: «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ إِلَّا لِمَنْ شَاءَ مِنْ دُونِهِ أَلَمْ يَأْتِ الْكُفْرَ إِلَّا بِآيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُنذِرَ الْكَافِرِينَ وَلِيُعْلِمَ الَّذِينَ يَحْكُمُونَ شِمَا غَيْرَ مِنْ دُونِهِ أَلَمْ يَأْتِ الْكُفْرَ إِلَّا بِآيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُنذِرَ الْكَافِرِينَ وَلِيُعْلِمَ الَّذِينَ يَحْكُمُونَ شِمَا غَيْرَ مِنْ دُونِهِ أَلَمْ يَأْتِ الْكُفْرَ إِلَّا بِآيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُنذِرَ الْكَافِرِينَ وَلِيُعْلِمَ الَّذِينَ يَحْكُمُونَ شِمَا غَيْرَ مِنْ دُونِهِ» (یوسف / ۴۰).

لازم به تذکر است که مبنای اصلی استدلال فوق، یعنی این اصل که «آنچه از سوی خدا نیست، نمی‌تواند به سوی او رهنمون باشد»، قانونی قراردادی نیست که مثلاً حاکمی نماینده‌ای تعیین کرده باشد و درنگ کنیم که آیا فقط همان نمایندگان یا افراد دیگر می‌توانند دعوت‌کننده به سوی آن حاکم باشند یا نه. سخن بر سر این است که در جهان بینی توحیدی، هر گونه اثرگذاری از آن خداست: «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (کهف / ۳۹)؛ و لذا دعوت خدا به این‌که غیر او را نپرستیم، بدین معناست که غیر او را منشأ اثر ندانیم، و البته غیر از او و غیر از آنچه او تعیین کرده، چیزی نفع و ضرری برای انسان ندارد: «قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» (مائده / ۷۶).

۳-۷. ارزش‌های یک بعدی

استاد مطهری، در آثار مختلف، به گرایش انحصاری و افراطی به برخی از ارزش‌ها اشاره می‌کند که گاهی به عنوان جهت‌گیری کلی یک مکتب، و گاهی به عنوان شاخص انسان کامل و گاهی به عنوان شاخص ارزش‌های اخلاقی مورد بحث قرار می‌گیرند. برخی از این نظریه‌ها و ارزش‌های مرتبط عبارت‌اند از:

- ۱- نظریه عقل و اراده: یعنی در بعد نظری، انسان به معارف الهی و عالی آشنا شود؛ و در بعد عملی، نیروی حاکم بر انسان عقل و تدبیر باشد، و نه شهوت یا غضب.
- ۲- نظریه زیبایی: یعنی زیبایی به صورت معنوی و فراحسی در نظر گرفته می‌شود، مانند زیبایی مربوط به قوه خیال انسان مثل فصاحت و بلاغت؛ و از آن بالاتر، زیبایی مربوط به عقل انسان، مثلاً در موضوع حسن و قبح عقلی.
- ۳- نظریه قدرت: یعنی نه فقط قدرت حیوانی، بلکه قدرت و اقتدار به معنای مثبت، مهم‌ترین و یا تنها ارزش در نظر گرفته شود.
- ۴- نظریه محبت: یعنی تنها ارزش، نیکی و احسان به مردم است.
- ۵- نظریه تکامل اجتماعی: معتقد است معیار ارزش، تکامل است؛ یعنی حوادثی که منجر به انقلاب جوامع و در نتیجه تکامل می‌گردند.
- ۶- نظریه وجدان: معتقد است فقط کاری با ارزش است که از وجدان انسان الهام گرفته شده باشد.

۷- نظریه آزادی وجودی (اگزیستانسیالیسم): معتقد است اختیار و آزادی انسان ارزش و اصالت دارد و این ارزش، نباید با تعلق انسان به هیچ چیزی، حتی خدا، خدشه‌دار شود (مطهری، بی‌تا، ج ۲۲، صص ۳۰۴-۳۷۴؛ همو، بی‌تا، ج ۲۳، صص ۱۶۴-۳۱۹). در اینجا، با توجه به هدف مقاله حاضر، از نقدهای استاد مطهری بر هر کدام از نظریه‌های فوق صرف‌نظر می‌کنیم و متناسب با شاخص «به سوی اویی»، چند نکته را متذکر می‌شویم.

ارزش‌های یک بعدی، حتی ارزش‌های اخلاقی، اگر به صورت استقلالی دیده شوند، انسان را به کمال مطلوب، یعنی خدا، رهنمون نخواهند شد. لذا «اخلاق گرایان از این حیث واقع‌بینی خود را از دست می‌دهند و مرتکب بت‌پرستی می‌شوند که نه خدا، بلکه آرمان‌های اخلاقی خود را می‌پرستند» (هاکسلی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۶).

نکته دیگر این است که هر یک از ارزش‌ها، ولو ارزش‌های اخلاقی، اگر اصالت و محوریت بیابند، انسان را از ارزش‌های دیگر باز می‌دارند. حقیقت و عدالت، از این جهت بت هستند (یا بت می‌شوند) که همه غذایی را که ذهن بدان محتاج است فراهم نمی‌آورند و در آن حال که آن‌ها را می‌پرستیم، احتمال قوی می‌رود که حرمت، تواضع و خضوع، و محبت و شفقت فراموش شوند (هاکسلی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۷).

استاد مطهری بر این نکته ظریف تأکید می‌کند که ارزش‌های همه جانبه اهمیت دارد، و نه عنایت به یک یا چند ارزش محدود؛ زیرا می‌بینیم که غالباً در طول تاریخ، افراد و جوامع و مکاتب از راه گرایش صد در صد به باطل به گمراهی کشیده نمی‌شوند، بلکه از افراط در یک حق یا افراط در یک ارزش به فساد کشیده می‌شوند (مطهری، بی‌تا، ج ۲۳، صص ۱۳۱-۱۳۲).

۳-۸. عدالت

در میان ارزش‌های اخلاقی مختلف، عدالت از جایگاه بسیار بالایی برخوردار است. با توجه به اهمیت تام و تمام عدالت در تعالیم اسلامی، مخصوصاً از این نظر که به عنوان یکی از اهداف انبیاء الهی نیز ذکر شده (نک: حدید/ ۲۵) و همچنین از این حیث که موضوع عدالت شایسته است به منزله جهت‌گیری اصلی در علوم انسانی اسلامی دنبال شود، در اینجا به بررسی این نکته خواهیم پرداخت که چگونه می‌توان با شاخص «به سوی اویی»، نظریه ارزشی عدالت و فهم‌های مختلف از آن را ارزیابی نمود. در این بحث، از توضیح و نقد معانی نادرست عدالت نزد مکاتبی مانند مارکسیسم و سوسیالیسم صرف نظر می‌کنیم.

۳-۸-۱. عدالت، ارزشی ظاهری و خادم خودپرستی

طبق این نظریه، آنچه ارزش دارد همان آزادی و کامروایی شخص است و عدالت به خودی خود هیچ ارزشی ندارد و حداکثر این است که از سر اضطرار باید به آن پای‌بند بود. ریشه‌های تاریخی چنین دیدگاهی در باب عدالت را می‌توان در اندیشه‌های برخی از سوفسطائیان پیدا کرد. خلاصه نظر این عده، همان طور که استاد مطهری اشاره می‌کند، این است که «عدالت جز منافع اقویا نیست» (مطهری، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۷۲۴). روح این تلقی سودجویانه از عدالت، در اروپا و از قرن هفدهم به بعد به خوبی قابل

مشاهده است؛ چنان‌که مثلاً هابز، عدالت را عمل به تعهداتی می‌داند که فرد از سر نفع‌طلبی به آن رضایت می‌دهد (هابز، ۱۳۸۰، ص ۱۵۶).

روشن است که این تقریر از نظریه عدالت، به نظریه خودپرستی بازگشت می‌کند.

۳-۸-۲. عدالت، هدف اصلی پیامبران

طبق این نظریه، «هدف اصلی (پیامبران) برقراری عدالت در میان مردم است ولی ... برای این‌که عدالت برقرار شود، قانون عادلانه لازم است و قانون عادلانه باید از طرف خدا باشد. و برای این‌که قانون عادلانه ضمانت اجرائی داشته باشد، باید پاداش و کیفری از طرف خدا وضع شود. و برای این‌که مردم به این پاداش و کیفر ایمان پیدا کنند، باید خود خدا را بشناسند. پس شناختن خدا، به چند واسطه مقدمه است برای برقراری عدالت» (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۵؛ همو، ۱۳۷۲، صص ۷۹-۸۰).

تقریر افراطی‌تر این نظریه آن است که «کسانی که مادی فکر می‌کنند می‌گویند: پیغمبران یک مردمان مصلحی بودند، می‌خواستند جامعه را اصلاح کنند. آمدند این مفاهیم دینی را خودشان اختراع کردند؛ چون دیدند به این وسیله می‌شود جامعه را اصلاح کرد» (مطهری، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۹۷۷).

استاد مطهری در نقد این نگاه به عدالت می‌گوید: ادعای این‌که هدف نهایی پیامبران فلاح دنیوی است و فلاح دنیوی جز برخورداری از مواهب طبیعت و زندگی در سایه عدل و آزادی و برابری و برادری نیست، ماده‌پرستی است (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۶). مطابق با شاخص «به سوی اوایی» باید گفت روشن است که وقتی عدالت به عنوان هدف اصلی در نظر گرفته شود، جنبه وسیله بودن آن از بین می‌رود و خود آن تبدیل به غایت قصوی می‌شود؛ و خود این امر، نقد آشکاری بر بطلان این نظریه است.

۳-۸-۳. عدالت، هدف دوم پیامبران (در عرض توحید)

نظر سومی در اینجا هست و آن این‌که بگوییم پیامبران دو هدف داشته‌اند و برای دو هدف بالاستقلال که هیچ یک مقدمه دیگری نیست، مبعوث شده‌اند؛ یکی برای این‌که حلقه ارتباطی باشند میان بشر و خدا، تا بشر خدا را پرستش کند، و دیگر بدین جهت که عدالت در میان بشر برقرار شود. هیچ کدام از این دو مقدمه دیگری نیست و هر دو هدف اصلی می‌باشند (مطهری، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۹۷۸؛ ج ۲، ص ۱۷۵؛ همو، ۱۳۷۲، صص ۸۰-۸۱).

استاد مطهری در نقد این نظریه گفته است که طبق این نظریه، پیغمبران اگر چه از نظر جهان بینی، توحیدی فکر می‌کردند ولی از نظر هدف، ثنوی بودند و ادعای این‌که پیامبران از نظر هدف ثنوی بوده‌اند، شرک لایغفر است (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۶؛ ج ۱۵، ص ۹۷۸). روشن است که مطابق با شاخص «به سوی اوایی»، نمی‌توان به چنین سخنی قائل شد.

۳-۸-۴. عدالت، هدف دوم و اجتناب‌ناپذیر پیامبران (مقدمه‌ای بی‌ارزش)

طبق این نظریه، برای این‌که بشر بتواند در این دنیا به معنویت فائز و واصل شود، باید در دنیا زندگی کند و زندگی بشر جز در پرتو اجتماع امکان‌پذیر نیست. زندگی اجتماعی نیز جز در پرتو عدالت استقرار پیدا نمی‌کند؛ پس قانون و عدالت، همه مقدمه این است که انسان بتواند در این دنیا با خیال راحت خدا را عبادت کند. اگر جنبه مقدمه بودن برای عبادت نباشد، عدالت هیچ ارزشی ندارد (مطهری، بی‌تا، ج ۲، صص ۱۷۵-۱۷۶؛ ج ۱۵، ص ۹۷۸؛ همو، ۱۳۷۲، ص ۸۱).

۳-۸-۵. عدالت، هدف دوم پیامبران (مقدمه‌ای ارزشمند)

استاد مطهری معتقد است که بر خلاف نظریه قبل، ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی، با این‌که مقدمه و وسیله وصول به ارزش اصیل و یگانه انسان یعنی خداشناسی و خداپرستی هستند، فاقد ارزش ذاتی نیستند.

توضیح این‌که رابطه مقدمه و ذی‌المقدمه بر دو گونه است: در یک گونه، تنها ارزش مقدمه این است که به ذی‌المقدمه می‌رساند و پس از رسیدن به ذی‌المقدمه، وجود و عدمش علی‌السویه است؛ مثل نردبان برای عبور به پشت‌بام، و کارنامه کلاس برای نام‌نویسی در کلاس بالاتر. اما گونه دیگر این است که مقدمه، در عین این‌که وسیله عبور به ذی‌المقدمه است و در عین این‌که ارزش اصیل و یگانه از آن ذی‌المقدمه است، اما پس از وصول به ذی‌المقدمه، وجود و عدم مقدمه علی‌السویه نیست؛ پس از وصول به ذی‌المقدمه، وجودش همان‌طور ضروری است که قبل از وصول. مثلاً معلومات کلاس‌های اول و دوم مقدمه است برای معلومات کلاس‌های بالاتر. سر مطلب این است که گاهی مقدمه، مرتبه ضعیفی از ذی‌المقدمه است و گاهی نیست. نردبان از مراتب و درجات پشت‌بام نیست، هم‌چنان که سنگ وسط نهر از مراتب و درجات بودن در آن

طرف نهر نیست؛ ولی معلومات کلاس‌های پایین و معلومات کلاس‌های بالا، مراتب و درجات یک حقیقت‌اند.

ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی نسبت به معرفت حقّ و پرستش حقّ، از نوع دوم است. چنین نیست که اگر انسان به معرفت کامل حقّ و پرستش حق رسید، وجود و عدم راستی، درستی، عدل، کرم، احسان، خیرخواهی، جود، عفو و ... علی‌السویه است؛ زیرا اخلاق عالی انسانی، نوعی خداگونه بودن است (تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ) و در حقیقت، درجه و مرتبه‌ای از خداشناسی و خداپرستی است؛ ولو به صورت ناآگاهانه (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۷).

۴. دست‌آورد دیگر شاخص «به سوی اویبی»: ضرورت قصد الهی

طبق شاخص «به سوی اویبی»، مقصد نهایی و غایت قصوای هر کاری باید خداوند و جلب رضایت او باشد. این یک حقیقت است که انسان یا اعمال انسان، فقط با چنین حرکت و مقصدی رشد و تعالی می‌یابند. چنان‌که استاد مطهری گفته است:

«واقعیت تکاملی انسان و واقعیت تکاملی جهان، «به سوی اویبی» است. (لذا) هر چه رو به آن سو ندارد، باطل و بر ضدّ تکامل خلقت است.»

(مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۳۵)

یک تفاوت اصیل در میان قوانین الهی و قوانین بشری همین است که قوانین الهی دو بعدی است و قوانین بشری یک بعدی. قوانین بشری به نظام روحی و تکامل معنوی فرد کاری ندارند؛ مانند مالیاتی که یک دولت برای مصالح کشور وضع می‌کند. با هر نیتی که مالیات از سوی مردم پرداخت شود، هدف دولت محقق شده است؛ چه با طیب خاطر و رضایت باشد یا از روی ترس، و یا حتی اگر پرداخت کننده در دلش فحش هم بدهد، باز هم منظور دولت عملی شده است. همچنین است وقتی که در دفاع سربازان از کشور، نبرد آن‌ها با دشمن مهم است؛ چه با رضایت باشد و چه از روی ترس، چه با انگیزه خودنمایی باشد یا به انگیزه حماسه‌ها و تعصّب‌های احمقانه، یا برای دفاع از حقّ و حقیقت. ولی در قوانین الهی چنین نیست؛ در این قوانین، مالیات و سربازی به طور مطلق خواسته نشده، بلکه توأم با نیت خالص و قصد قربت خواسته شده است. اسلام عمل با

روح می‌خواهد، نه عمل بی‌روح. لهذا اگر مسلمانی زکات خود را بدهد یا به جهاد برود ولی شائبه ریا در آن باشد، پذیرفته نیست (مطهری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۹۹).

فرق میان کار خوب خدایی و کار خوب غیر خدایی این است که در کار خوب غیر خدایی، شخص می‌گوید این کار انجام شود به هر انگیزه‌ای که شد؛ اما کار خدا این طور نیست؛ اول چیزی که سؤال می‌کنند، هدف و انگیزه انسان است (مطهری، بی‌تا، ج ۲۶، ص ۲۷۰). از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل شده که اساس عمل، نیت است: «النَّيَّةُ أَسَاسُ الْعَمَلِ» (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۱۰۴۰). به تعبیر استاد مطهری، «نیت، جان عمل است و همان طوری که تن آدمی شریف است به جان آدمیت، شرافت عمل آدمی نیز بستگی به جان آن دارد. جان عمل چیست؟ جان عمل، اخلاص است» (مطهری، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۰۰).

نتیجه مهم این مطلب آن است که اخلاق معاویه و ماکیاول و افرادی مانند دیل کارنگی، از نظر زندگی مادی، تجارت و سیاست ارزش دارد و مولود اصول عالی و متوجه غایت اصلی نیست (مطهری، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۵۰۲). استاد مطهری، در مقام توضیح چرایی این حقیقت گفته است:

«اعمال انسان یک نظام واقعی دارد. برای این که عمل انسان بالا رود، باید قصد انسان بالا رفتن باشد. این همان است که به آن «قصد قربت» می‌گوییم. برای این که عمل انسان بالا برود، باید نیت انسان خالص باشد و قصد بالا رفتن داشته باشد، و آلا محال است انسان قصد بالا رفتن نداشته باشد و عمل او بالا برود.» (مطهری، بی‌تا، ج ۲۶، صص ۴۹۸-۴۹۹)

۵. ابلاغ اوامر و نواهی الهی از طریق نقل و عقل

در حدیث مشهور امام کاظم (ع) خطاب به هشام بن حکم چنین آمده:

«يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً. فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ: أَي هِشَام، خَدَاوَنَد بَر مَرَدَم دُو حِجَّت قَرَار دَادَه: يَك حِجَّت ظَاهِرِي وَ يَك حِجَّت بَاطِنِي. اَمَّا حِجَّت ظَاهِرِي، يِامْبِرَان وَ اَنْبِيَاء وَ اَمَامَان هِسْتَنْد وَ حِجَّت بَاطِنِي، عَقْل هَاي مَرَدَم اَسْت.» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۶)

آنچه در این بحث مورد نظر ماست و در استفاده از حدیث فوق بر آن تأکید می‌کنیم این است که خداوند، باید و نبایدها و دستورات خود را از این دو راه ظاهری و باطنی، یعنی انبیاء و اولیاء و عقول، به انسان‌ها عرضه می‌کند. در این بحث چند اصل وجود دارد:

۱- شاخص «از اوایی» و ضرورت این که هر چیز از جمله اوامر و نواهی و باید و نبایدها و مطلق قانون‌گذاری از سوی خداوند باشد؛ چنان‌که خود خداوند به نحو انحصاری بر این امر تأکید نموده و فرموده است: «أَلَا لَهُ الْخُكْمُ» (انعام / ۶۲)؛ یا «إِنَّ الْخُكْمَ لِلَّهِ» (انعام / ۵۷؛ یوسف / ۴۰). حق حکم صادر کردن و قانون‌گذاری جز برای خدا نیست.

۲- بیان اوامر و نواهی و قوانین الهی نمی‌تواند به صورت مستقیم از سوی خداوند به انسان‌ها بیان شود؛ زیرا «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ» و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن بگوید» (شوری / ۵۱).

۳- اوامر و نواهی و قوانین الهی، از طریق دو واسطه به انسان‌ها ابلاغ می‌شود: تعالیم انبیاء و اولیاء (نقل)، و عقل.

استاد مطهری، در آثار مختلف خود بر این موضوع تأکید کرده و از جمله گفته است: «بشر به حکم فطرت و به حکم آنچه پیشوایان دین گفته‌اند، دو حجت دارد، دو پیغمبر دارد: یکی پیغمبر باطن که نامش عقل است، و دیگری پیغمبر ظاهر که همان پیغمبر است. انسان احتیاج به هدایت دارد. همین فکری که به انسان داده شده، خودش پیغمبری است برای انسان، یعنی وسیله‌ای است که لطف خدا اقتضا کرده است که به انسان داده شود تا راهش را پیدا کند. اما پیمودن آن راهی که انسان باید پیدا کند، وسیله‌ای می‌خواهد. هواها هر کدامشان در وجود انسان، حاکمی هستند.» (مطهری، بی‌تا، ج ۲۱ ص ۲۳۸؛ ج ۴، ص ۸۱۹)

خدا دارای دو حجت است و این دو حجت مکمل یکدیگر هستند؛ یعنی اگر عقل باشد و انبیا نباشند، بشر به تنهایی راه سعادت خود را نمی‌تواند طی کند و اگر انبیا باشند و عقل نباشد، باز انسان راه سعادت خود را نمی‌پیماید. عقل و نبی، هر دو با یکدیگر یک کار را انجام می‌دهند. چیزی از این بالاتر نمی‌توان در حمایت از عقل گفت (مطهری، بی‌تا، ج ۲۳، ص ۱۸۶).

۶. تمایز الزام اخلاقی و الزام غیراخلاقی

در تکمیل نکات بحث قبل و بیان آخرین نکته در نظام گزاره‌های ارزشی در تفکر توحیدی، به این نکته توجه می‌دهیم که استاد مطهری، اساس نقل و عقل را به اصل عدل برمی‌گرداند و معتقد است که «از نظر فقه اسلامی - و لاقلاً فقه شیعه - اگر ثابت شود که عدل ایجاب می‌کند فلان قانون باید چنین باشد نه چنان و اگر چنان باشد ظلم است و خلاف عدالت است، ناچار باید بگوییم حکم شرع هم همین است؛ زیرا شرع اسلام طبق اصلی که خود تعلیم داده، هرگز از محور عدالت و حقوق فطری و طبیعی خارج نمی‌شود. علمای اسلام با تبیین و توضیح اصل «عدل»، پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند» (مطهری، بی تا، ج ۱۹، ص ۱۳۹؛ ج ۴، صص ۸۱۳-۸۱۴).

«اسلام دینی است که اعلام کرده: ما از مصلحت‌ها و مفسده‌های مهم نمی‌گذریم. امروز عقل ما مصلحت را کشف کرده، پس لزومی ندارد که در قرآن و سنت دلیلی داشته باشیم.» (مطهری، بی تا، ج ۲۱، صص ۲۹۹ و ۴۸۴)

نکته فوق ما را به موضوع مهم دیگری رهنمون می‌شود که در ساختار و نظام گزاره‌های ارزشی، باید میان دو یا چند دسته از گزاره‌های ارزشی یا گزاره‌های ناظر به باید و نبایدها تفکیک کنیم.

استاد مطهری، به اصل تمایز میان انواعی از باید و نبایدها اشاراتی دارد و موضوع تفاوت شاخه‌های حکمت عملی (اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن) با دیگر علوم کاربردی مانند منطق و طب را مطرح می‌کند و این تفاوت را ناشی از این حقیقت می‌داند که دسته اول، یعنی حکمت عملی، از مصادیق ادراکات اعتباری انسان است و دسته دوم ریشه در شناخت حقایق خارجی دارد که البته آثار و فوایدی هم بر آن مترتب است (مطهری، بی تا، ج ۷، صص ۲۳۰-۲۳۲).

به نظر می‌رسد که می‌توان دستورات عقل را به گونه‌های مختلف تقسیم‌بندی کرد. مثلاً خود استاد مطهری در بحثی تحت عنوان تقسیم منطق، این تقسیم‌بندی ابتکاری را مطرح می‌کند که «هم‌چنان‌که فلسفه بر دو قسم است: نظری و عملی، منطق هم یعنی معیارهای بشر هم بر دو قسم است: معیارهای نظری (همان منطق‌های معمولی) و معیارهای عملی. معیارهای عملی همان است که ما نام آن‌ها را «سیره» یا روش می‌گذاریم» (مطهری، بی تا، ج ۱۶، ص ۶۰).

اما در اینجا، بجای تفکیک حکمت نظری و حکمت عملی - و به تبع تفکیک منطق نظری و عملی - و یا تفکیک باید و نبایدهای اعتباری و غیر اعتباری، ترجیح می‌دهیم از تفکیک دیگری استفاده کنیم و دستورات عقلی را به دو دسته زیر تقسیم کنیم:

الف) گزاره‌های ناظر به الزام اخلاقی؛ مانند «باید بر ميثاق‌های خود وفادار بمانیم».

ب) گزاره‌های ناظر به الزام غیر اخلاقی؛ مانند «در ساختن قفسه کتاب، باید از میخ استفاده کرد، نه از پونز» (فرانکنا، ۱۳۷۶، صص ۳۶-۳۹).

تفکیک مذکور، همراه با چند تفکیک فرعی دیگر در باب انواع گزاره‌های هنجاری، در کتب فلسفه اخلاق متداول است. روشن است که در اینجا، مراد از الزام‌های غیر اخلاقی، الزام‌های ضد اخلاقی نیست و از این رو، تقسیم مذکور تمام الزام‌ها یا باید و نبایدهای عقلی خارج از حوزه اخلاق را شامل می‌شود. مانند باید و نبایدهای منطقی در مقام درست فکر کردن، باید و نبایدهای پزشکی برای سلامت بدن، و ...

تذکر این نکته مفید است که تقسیم مذکور، حصر عقلی است و جامع افراد و مانع اغیار است. از سوی دیگر، خود اخلاق یا گزاره‌های ناظر به الزام اخلاقی، رکن مهمی در تعالیم دینی است و آموزه‌های فراوانی در باب آن وجود دارد. مخصوصاً این اهمیت مضاعف برای گزاره‌های ناظر به الزام اخلاقی نیز مهم است که الزام‌های غیر اخلاقی، جنبه الزامی خود را از الزام اخلاقی دریافت می‌کنند. در ادامه، توضیح بیشتر این مطالب خواهد آمد.

استاد مطهری در باب ارزش‌ها یا الزام‌های اخلاقی می‌گوید:

«معیار بسیاری از کارهای انسان «خیر اخلاقی» است و به عبارت دیگر، بسیاری از کارها را انسان، به جهت «ارزش اخلاقی» انجام می‌دهد، نه به جهت امور مادی. این نیز از مختصات انسان است و مربوط است به جنبه معنوی انسان، و یک بعد از ابعاد معنویت اوست. سایر جانداران هرگز چنین معیاری ندارند. برای حیوان «خیر اخلاقی» مفهوم ندارد و «ارزش اخلاقی» بی‌معناست.»

(مطهری، بی‌تا، ج ۲، صص ۲۷۷-۲۷۸)

برای این‌که موضوع گزاره‌های ناظر به الزام غیر اخلاقی از ابهام خارج شود، در اینجا به بیان چند مثال اکتفا می‌کنیم و از آن نتیجه‌ای خواهیم گرفت. بیماری را فرض

کنید که مبتلا به مرض خاصی است و مطابق با دانش پزشکی، برای بهبود از بیماری گفته می‌شود: «آن بیمار برای بهبود باید داروی X را مصرف کند». حال فرض کنید که طبیب جوانی این تشخیص درست را داشته باشد ولی پزشک متخصص و مشهوری به اشتباه بگوید: «آن بیمار برای بهبود باید داروی Y را مصرف کند»؛ و بعد هم به اشتباه خود پی ببرد. اما مردم بی‌خبر، نظر آن متخصص را ترجیح دهند و تصدیق کنند. «اگر آن طبیب (متخصص و مشهور) مثلاً، خیلی بی‌انصاف نباشد، حرفش را بر نمی‌گرداند، ولی عملش را برمی‌گرداند؛ و اگر خیلی بی‌انصاف باشد، عملش را هم بر نمی‌گرداند و همان نسخه را می‌دهد و مریض را می‌کشد، بعد هم می‌گوید بیمار خوب شدنی نبود!» (مطهری، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۱۵).

به این حالت می‌گوییم «جحود». «جحود یعنی این که آدمی حقیقت را درک کند و در عین حال با آن مخالفت کند. به عبارت دیگر، جحود این است که فکر و اندیشه به واسطه دلیل و منطق تسلیم گردد و حقیقت از نظر عقل و چراغ اندیشه روشن گردد، اما روح و احساسات خودخواهانه و متکبرانه سرباز زند و تسلیم نشود» (مطهری، بی‌تا، ج ۱، صص ۳۱۳-۳۱۵).

اکنون مثال‌های منطقی زیر را در نظر بگیرید: «تعریف نباید دوری باشد»؛ «تقسیم باید جامع و مانع باشد»؛ «لااقل یکی از مقدمات قیاس اقترانی باید موجه باشد». همچنین مثال فرانکنا در کتاب «فلسفه اخلاق» را به یاد آورید که «در ساختن قفسه کتاب، باید از میخ استفاده کرد، نه از پونز»؛ و همین‌طور گزاره‌های فراوان مشتمل بر باید و نباید در علوم مختلف. روشن است که این گزاره‌ها، در ظاهر الزام‌های غیر اخلاقی را بیان می‌کنند؛ اما التزام به آن‌ها، در نهایت با نوعی گرایش اخلاقی به حق و حقیقت، در برابر جحود و انکار همراه خواهد بود. استاد مطهری، در جایی به این امر اشاره‌ای تلویحی دارد که «علم اخلاق، دستور عمل صحیح می‌دهد و منطق دستور فکر کردن صحیح را و چون این دو علم، دستوری هستند، به کار بستن آن‌ها منوط به اراده اشخاص است؛ افراد می‌توانند طبق آن دستورات رفتار بکنند و می‌توانند رفتار نکنند، و از اینجا تفاوت بین اشخاص پیدا می‌شود» (مطهری، بی‌تا، ج ۶، ص ۲۱۵).

نتیجه‌گیری

مطابق با آنچه بیان شد، در تفکر توحیدی، نظام گزاره‌های ارزشی مشتمل بر چهار شاخص است: (۱) باید و نبایدها از احکام نقلی باشد. (۲) باید و نبایدها از الزام‌های اخلاقی عقلی باشد. (۳) باید و نبایدها از الزام‌های غیر اخلاقی عقلی باشد. (۴) باید و نبایدها با قصد الهی انجام شود.

با ترکیب نفی و اثبات چهار شاخص فوق، در مجموع ۱۶ حالت مختلف ایجاد می‌شود. از این ۱۶ حالت، هشت حالت به شرایطی اختصاص دارد که قصد الهی در انجام باید و نبایدها وجود نداشته باشد. با بطلان و کنار گذاشتن این هشت حالت، هشت حالت دیگر قابل تصور است که در واقع فهرستی است از حالات مختلف افعال ارزشی. این فهرست را در جدول زیر مشاهده می‌کنیم:

نظام گزاره‌های ارزشی در تفکر توحیدی				
به سوی او	از او			
	امر الهی از طریق حجت باطنی		امر الهی از طریق حجت ظاهری	
	دستورات عقلی		احکام نقلی	
نیت و قصد الهی	الزام‌های غیر اخلاقی	الزام‌های اخلاقی		
+	+	+	+	۱
+	-	+	+	۲
+	+	-	+	۳
+	-	-	+	۴
+	+	+	-	۵
+	-	+	-	۶
+	+	-	-	۷
+	-	-	-	۸

ممکن است نسبت به برخی از مثال‌های زیر مناقشه‌ای وجود داشته باشد؛ اما جهت تقریب به ذهن شایسته است برای هر یک از این حالات هشت‌گانه، مثالی ارائه نماییم و در واقع، در مقام جمع‌بندی بگوییم که مطابق با تفکر توحیدی، هر فعل بایسته یکی از اقسام هفت‌گانه اول از این جدول است:

۱- فعل دارای امر نقلی، دارای الزام اخلاقی و الزام غیر اخلاقی، و با نیت الهی: مانند عبادت خدا به عنوان کمال مطلق. منظور از عبادت، صرفاً مناسکی مانند نماز و روزه و حج نیست؛ چنان‌که ذکر شد، عبادت یعنی «هر نوع جهت اتخاذ کردن، ایدئال گرفتن و قبله معنوی قرار دادن» (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۴).

عبادت به این معنا، هم دارای امر الهی است که فرمود: «أَعْبُدُوا اللَّهَ» (نساء/ ۳۶؛ مائده/ ۷۲؛ اعراف/ ۵۹)، و هم دارای الزام اخلاقی؛ زیرا «دارندگان اخلاق فاضله از قبیل عدالت، احسان، جود و غیره، هر چند مشرک باشند ... این‌گونه اشخاص بدون آن‌که خودآگاه باشند، به درجه‌ای از خداپرستی رسیده‌اند» (مطهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۷). عبادت خدا دارای الزام غیر اخلاقی نیز هست؛ زیرا انسان با ادله فراوان و از ابعاد مختلف می‌تواند ضرورت و ابعاد عبادت الهی را تبیین و اثبات نماید و متناسب با معرفت جدید، به عبادت آگاهانه‌تری دست یابد. در نهایت نیز روشن است که عبادت باید با انگیزه و قصد الهی باشد؛ زیرا نیت و قصد، روح عمل است و فقط اعمال خالصانه و با قصد الهی هستند که تعالی می‌یابد و بالا می‌روند.

در رابطه با نیت الهی نکته مهم دیگری وجود دارد که شایسته است همین جا به آن اشاره کنیم. استاد مطهری مقایسه‌ای به عمل می‌آورد میان اوامر الهی با دستورات یک پزشک و بیان می‌کند که این دو، شباهت و تفاوت مهمی با هم دارند. شباهت آن دو در این است که هم اوامر الهی و هم دستورات پزشک، جنبه ارشاد و راهنمایی دارند و متناسب با مصالح و مفاسد خود ما انسان‌ها هستند و فایده و ضرر عمل به آن دستورات، به خود ما برمی‌گردد، نه به خدا و نه به آن پزشک. اما تفاوت مهمی میان اوامر الهی و دستور پزشک وجود دارد و آن این‌که خداوند، علاوه بر بعد راهنمایی ما به مصالح و مفاسد، مولا و معبود ما هم هست و ما بنده و عبد او هستیم. لذا اگر ما فقط اعمالی را انجام دهیم که علت دستور و مصالح و مفاسد مترتب بر آن را بدانیم، در

آن صورت فقط به عقل خود و برای رسیدن به آن مصلحت عمل کرده‌ایم و این، عین خودپرستی است و نه خداپرستی.

«ما یک سلسله دستورها داریم که مصلحت این دستورها تا حدودی مخفی است، و شاید هم تعمد بوده است در این‌که مخفی نگه داشته شود. این برای آن است که ما به هر دستوری که رسیدیم نگوئیم: فلسفه‌اش چیست؟ من اول فلسفه‌اش را باید بفهمم، بعد عمل کنم. تو اگر بخواهی اول فلسفه‌اش را بفهمی، بعد عمل کنی، پس تو خدا را بندگی نمی‌کنی.» (مطهری، بی‌تا، ج ۲۷، صص ۴۲۸-۴۲۹)

۲- فعل دارای امر نقلی، دارای الزام اخلاقی، و با نیت الهی: مانند توصیه‌های اخلاقی که در متون دینی نیز به آن‌ها اشاره شده است.

۳- فعل دارای امر نقلی، دارای الزام غیر اخلاقی، و با نیت الهی: مانند توصیه‌های پزشکی که در متون دینی نیز به آن‌ها اشاره شده است.

۴- فعل دارای امر نقلی، و با نیت الهی: مانند تعبدیات در فقه.

۵- فعل دارای الزام اخلاقی و الزام غیر اخلاقی و با نیت الهی: مانند اجرای سیاست‌گذاری و برنامه خاصی برای فقرزدایی و کمک به محرومان یک منطقه.

۶- فعل دارای الزام اخلاقی و با نیت الهی: فروع مسائل اخلاقی که در متون دینی به آن‌ها اشاره‌ای نشده، و همچنین است تطبیق اصول کلی بر شرایط خاص.

۷- فعل دارای الزام غیر اخلاقی، و با نیت الهی: دست‌آوردهای تمام علوم کاربردی، از پزشکی و منطق گرفته تا سدسازی و ...

۸- فعلی بدون الزام نقلی و عقلی، ولی با نیت الهی: مثال این قسم، انجام امور مباح مانند خوردن و خوابیدن و ... با قصد الهی است. در تعالیم دینی مؤیداتی هست بر این‌که چنین اعمالی نیز با ارزش و موجب تقرّب انسان خواهند بود. اما به نظر می‌رسد که این سخن از اتقان زیادی برخوردار نباشد؛ زیرا متناسب با آنچه در این مقاله بیان شد، می‌توان ادعا کرد که فعل مباح تحقق نمی‌یابد؛ به این معنا که نمی‌توان مثالی یافت که عمل مورد نظر، هیچ ترجیح عقلی یا شرعی نداشته باشد. خوردن و خوابیدن با قصد الهی را باید مثلاً مصداق بند هفتم دانست که انجام عملی، مطلوبیت و توجیه عقلانی دارد و مثلاً نیاز خاصی را از ما برطرف می‌کند یا ما را به مصلحت خاصی

می‌رساند و البته ما آن عمل به ظاهر غیر شرعی را صبغه دینی می‌بخشیم و با نیت الهی انجام می‌دهیم.

نقد روشن دیگر بر بند هشتم این است که در اینجا، با عملی مواجه هستیم که نه حکم نقلی و نه الزام عقلی اخلاقی یا غیر اخلاقی بر ضرورت یا مطلوبیت یا رجحان انجام آن عمل وجود ندارد. همان طور که از جدول فوق فهمیده می‌شود، چنین عملی از شاخص «از اویی» بی‌بهره است و انگیزه و قصد الهی، ارزشی به آن کار نخواهد داد. البته این موضوع که اگر کسی چنین عملی را اشتباهی انجام دهد و مثلاً شرابی را به گمان آب، و با نیت الهی بنوشد، از بحث ما خارج است و تعالیم دینی نیز حاکی از آن است که اگر شخص مقصّر نباشد، حداکثر آن است که در قبال انجام این عمل مؤاخذه نخواهد شد، نه این که این عمل، عملی بایسته و موجب تقرّب باشد.

یادداشت‌ها

1. Francis Fukuyama
2. The End of History
3. Michael Sandel
4. Priority of individual rights over goods

کتابنامه

- قرآن کریم.
- آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی (۱۳۶۶)، *غرر الحکم و درر الکلم*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- اسپینوزا، باروخ (۱۳۷۶)، *اخلاق*، ترجمه محسن جهانگیری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ری شهری، محمد (۱۳۸۳)، *منتخب میزان الحکمه*، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم: دار الحدیث.
- طاهرزاده، اصغر (۱۳۸۷)، *گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی*، اصفهان: گروه فرهنگی میزان.
- عزیزی، سید مجتبی (۱۳۸۹)، «لیبرالیسم، فلسفه اجتماعی سقط جنین»، *درآمدی بر علوم انسانی اسلامی*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- فرانکنا، ویلیام کی (۱۳۷۶)، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، قم: کتاب طه.
- کلینی، محمد (۱۳۶۵)، *الکافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ج ۱.
- گربنبرگ، ماروین جی (۱۳۶۳)، *هندسه‌های اقلیدسی و نااقلیدسی*، ترجمه م. ه. شفیع‌ی‌ها، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

لاریجانی، محمدجواد (۱۳۸۳)، *نقد دینداری و مدرنیسم (مجموعه مقالات)*، تهران: اطلاعات.
مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۸۱)، «بت»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، صص ۳۳۶-۳۳۷.
مطهری، مرتضی (بی‌تا)، *مجموعه آثار استاد مطهری*، نسخه الکترونیکی، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، جلد‌های ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، و ۲۶.
همو (۱۳۷۲)، *تکامل اجتماعی*، تهران: صدرا.
هابز، توماس (۱۳۸۰)، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
هاکسلی، آلدوس (۱۳۸۱)، «بت پرستی»، *سیری در سپهر جان*، ترجمه مصطفی ملکیان، تهران: نگاه معاصر.

Lakatos, Imre (1978), *the Methodology of Scientific Research Programmes*, J. Worrall and Currie (eds.), Cambridge University Press.